



## تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه چهاردهم؛ شنبه ۱۳۹۶/۷/۲۹

### توضیح عبارت مبهم شیخ رحمته

مرحوم شیخ رحمته در اینجا عبارتی دارند که مقداری مبهم است. ایشان بعد از اینکه فرمودند مشتری حق رجوع به فضولی را دارد و می‌تواند عین ثمن یا عوض آن را از بایع فضولی بگیرد، می‌فرمایند: «و لا یقده فی ذلک اعترافه بكون البائع مالکاً؛ اعتراف مشتری به اینکه بایع مالک است، ضربه‌ای به حق رجوع مشتری به بایع نمی‌زند»<sup>۱</sup> که مراد شیخ رحمته از این عبارت خیلی روشن نیست و نیاز به توضیح دارد.

حقیقت آن است که در اینجا شبهه‌ای وجود داشته و آن اینکه: مشتری وقتی با بایع فضولی معامله کرده و ثمن را تحویل او داده است، ضمناً به این مطلب اعتراف کرده که بایع، مالک بوده و مبیع در ملک اوست. لذا مشتری باید به لوازم اقرارش ملتزم باشد؛ یعنی ملتزم باشد که معامله صحیح بوده و ثمن داخل ملک بایع شده است و دیگر حق رجوع به بایع را ندارد، حتی در صورتی که مدعی ملکیت، مبیع را از او پس بگیرد. سیاق این عبارت شیخ رحمته به گونه‌ای است که جز در مقام «مرافعه و رجوع به حاکم شرع» معنا پیدا نمی‌کند، هرچند ظهور ابتدایی کلمات شیخ رحمته این مطلب را افاده نمی‌کند. پس معلوم می‌شود شیخ رحمته در اینجا وارد بررسی حکم صورت نزاع و ترافع شده‌اند.

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۸۳:

هذا كله حكم المالك مع المشتري، و أما حكم المشتري مع الفضولي، فيقع الكلام فيه تارة في الثمن، و أخرى في ما يغرمه للمالك زائداً على الثمن، فهنا مسألتان: الأولى أنه يرجع عليه بالثمن إن كان جاهلاً بكونه فضولياً، سواء كان باقياً أو تالفاً، و لا يقده في ذلك اعترافه بكون البائع مالکاً؛ لأن اعترافه مبني على ظاهر يده، نعم لو اعترف به على وجه يعلم عدم استناده إلى اليد كان يكون اعترافه بذلك بعد قيام البينة لم يرجع بشيء. و لو لم يعلم استناد الاعتراف إلى اليد أو إلى غيره، ففي الأخذ بظاهر الحال من استناده إلى اليد أو بظاهر لفظ «الإقرار» من دلالة على الواقع وجهاً.

**توضیح مطلب اینک:** بحث مرحوم شیخ رحمته الله علیه در جایی است که بایعی، مالی را به دیگری بفروشد، اما بعداً شخص دیگری به حاکم شرع رجوع کرده و ادعا کند آنچه را که بایع فروخته، ملک او بوده است. حاکم شرع در اینجا اگر به نفع مدعی حکم کند، بیع باطل بوده و مبیع به ملک مدعی و ثمن به ملک مشتری برمی‌گردد. اما کسی که به نفع او حکم شده اگر بداند مبیع ملک او نیست و حکم قاضی خلاف است، حق أخذ مبیع را ندارد و طبق روایت شریفه، چنین شخصی اگر مبیع را أخذ کند، قطعه‌ای از آتش را أخذ کرده است.<sup>۲</sup> اما آیا مشتری نیز در اینجا چنین حکمی دارد و می‌توان گفت چون مشتری علی‌الفرض در اینجا اعتراف و اقرار به ملکیت بایع کرده، لذا فی‌الواقع نمی‌تواند رجوع به بایع کند و ثمن را از او پس بگیرد، هرچند که حاکم شرع به نفع مدعی ملکیت حکم کرده باشد و مدعی، مبیع را از مشتری پس گرفته باشد؟

باید توجه داشت در اینجا دو مسئله وجود دارد؛ گاهی می‌خواهیم وظیفه خود مشتری را بینه و بین الله بدانیم چیست و گاهی می‌خواهیم وظیفه دادگاه و حاکم شرع را بدانیم. شیخ رحمته الله علیه در اینجا وظیفه حاکم شرع را مطرح فرموده‌اند و کاری به وظیفه مشتری بینه و بین الله ندارند. به هر حال اگر دادگاه به نفع کسی که ادعای ملکیت کرده حکم کند، مبیع برای مدعی ملکیت بوده و معامله باطل می‌باشد و ثمن هم داخل در ملک بایع فضولی نشده است، اما در عین حال آیا به مشتری اجازه می‌دهند که ثمن را از بایع پس بگیرد؟ و یا اینکه چون مشتری اعتراف و اقرار به ملکیت بایع کرده، لذا ثمن داخل در ملک بایع شده است و دیگر مشتری حق رجوع به بایع فضولی را ندارد؟

حاصل فرمایش مرحوم شیخ رحمته الله علیه در اینجا این است که باید دید مستند مشتری در اقرار به ملکیت بایع، چه چیزی بوده است. آیا مستند مشتری، **قاعده ید** بوده که اماره ملکیت است و یا اینکه **غیر از قاعده ید** بوده است مانند اینکه مشتری علم داشته باشد مبیع ملک بایع است؟

اگر مستند مشتری در اقرار به ملکیت بایع، قاعده ید باشد، مشتری می‌تواند رجوع به بایع کرده و ثمن را

---

۲. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث معروفی می‌فرماید: همانا من بین شما به بینه و قسم قضاوت می‌کنم و چه بسا بعض شما بهتر از بعض دیگر مقصودتان و حجتتان را بیان می‌کنید و من طبق بیان شما به حسب ظاهر به نفعتان حکم می‌کنم. اما اگر کسی که به نفع او حکم شده فی‌الواقع خلاف بگوید، همانا قطعه‌ای از آتش جهنم را گرفته است.

✓ الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۷، ص ۱۴۴:

عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْأَيْمَانِ وَ بَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئاً فَأَيُّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ.

از او پس بگیرد؛ مثلاً اگر مدعی ملکیت، بی‌بینه‌ای برای اثبات ادعای خود اقامه نکند، نوبت به قسم منکر یعنی بایع می‌رسد. اگر بایع قسم بخورد که مدعی دروغ می‌گوید، در این صورت به نفع بایع حکم شده و مسئله تمام می‌شود. اما اگر بایع نکول کند و قسم نخورد - که برخی می‌گویند به مجرد نکول، به نفع مدعی حکم می‌شود - و یا اینکه ردّ قسم به مدعی کند و مدعی نیز قسم بخورد، حاکم شرع به نفع مدعی حکم می‌کند. شیخ رحمته‌الله در این صورت - یعنی جایی که حاکم به صرف نکول یا ردّ یمین، به نفع مدعی حکم کرده باشد - می‌فرماید: مشتری می‌تواند رجوع به بایع کند و ثمن را از او پس بگیرد؛ زیرا اعتراف مشتری به ملکیت بایع، مبتنی بر قاعدهٔ ید بود و این قاعده هم با اقامهٔ دعوا توسط مدعی از خاصیت ساقط می‌شود؛ زیرا قاعدهٔ ید در مقام دعوا اگر با قسم منکر همراه شود مؤثر است، اما اگر منکر نکول و یا ردّ یمین کند، همین مقدار کافی است که ید، اماریت شرعیه بر ملکیت نداشته باشد. پس در این صورت چون مستند مشتری در تحویل ثمن به بایع «قاعدهٔ ید» بود، لذا با بی‌اثر شدن این قاعده، مشتری می‌تواند رجوع به بایع کند و ثمن را از او تحویل بگیرد و حاکم شرع هم می‌تواند مشتری را در فسحه بگذارد تا ثمن را از بایع بگیرد و بلکه حکم به آن کند.

اما اگر مستند مشتری در اقرار به ملکیت بایع، غیر از قاعدهٔ ید باشد، در این صورت مشتری حق رجوع به بایع و اخذ ثمن را ندارد. مرحوم شیخ رحمته‌الله برای این صورت چنین مثال می‌زنند که اگر مدعی ملکیت، اقامهٔ بیّنه کند و بیّنه شهادت بدهند که مبیع ملک اوست، اما مشتری علی‌رغم شهادت بیّنه به ملکیت مدعی، همچنان اقرار و اعتراف به ملکیت بایع داشته باشد، در این صورت دیگر مشتری حق رجوع به بایع و اخذ ثمن از او را ندارد؛ زیرا بیّنه در همه جا حجّت است - و مانند قسم نیست که فقط در مقام قضا حجّت باشد، بلکه حتی اگر دعوایی هم نباشد و بیّنه به امری شهادت بدهند، باید ملتزم به آن شد - مگر جایی که علم به خلاف آن داشته باشیم. پس معنای اقرار مشتری در اینجا آن است که من علم دارم مبیع ملک بایع است و بیّنه یا دروغ می‌گویند و یا اینکه اشتباه می‌کنند، لذا به مقتضای روایت که بیان می‌کرد «اگر شخصی آنچه را که می‌داند مال او نیست به قضاوت اخذ کند همانا قطعه‌ای از آتش را اخذ کرده است»، خودش حق گرفتن ثمن را ندارد و اقرار هم نافذ بوده و مشتری باید ملتزم به لوازم آن باشد (اقرار العقلاء علی انفسهم جائز)<sup>۳</sup>.

۳. قاعده بیان می‌کند که «المقرّ یؤخذ باقراره» یا «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» که این قاعده در روایات مورد تأیید واقع شده است و لعلّ سیرهٔ عقلاء هم بر آن مستمرّ باشد. بنابراین هر کسی اقرار کرد، اخذ به اقرارش می‌شود، مگر در یک مورد که در روایات استثناء شده است - که

بنابراین اگر در صورت اقامه بینه، مشتری همچنان اقرار به ملکیت بایع داشته باشد، حاکم شرع حکم به عدم جواز رجوع مشتری به بایع می‌کند ولو اینکه به مقتضای بینه، حاکم به نفع مدعی حکم کرده و مدعی هم مبیع را از مشتری پس گرفته باشد؛ چون علی الفرض معنای اقرار مشتری آن است که علم دارد بایع مالک است و شهادت خلاف بینه هم موجب انقلاب واقع عمّا هو علیه نمی‌شود.

**صورت دیگر** آن است که ندانیم اقرار مشتری مستند به قاعده ید است و یا مستند به غیر آن؛ مثلاً بایع اجلاً لا سم الله تعالی، ردّ یمین به مدعی ملکیت کرده باشد و مدعی هم قسم خورده باشد، و مشتری هم بداند که بایع، اجلاً ردّ یمین به مدعی کرده است. مثال دیگر اینکه مدعی ملکیت اقامه بینه کرده و مشتری هم باید ملزم به آن باشد، منتها مشتری فی الواقع بینه را فاسق می‌داند، اما جرح ندارد که نزد حاکم آنها را جرح کند. به هر حال دو احتمال در این جا وجود دارد؛ یا اعتقاد مشتری به ملکیت بایع، از ناحیه علم و قطع است و یا اینکه از ناحیه ظاهر ید می‌باشد.

مرحوم شیخ رحمته الله در حکم این صورت می‌فرماید: «فیه وجهان»؛ دو وجه وجود دارد:

**وجه اول** اینکه ظاهر حال آن است که اقرار مشتری، مستند به قاعده ید است؛ زیرا معمولاً کسی که چیزی را از دیگری می‌خرد، علم قطعی به واقع ندارد که مبیع ملک بایع است - مگر در موارد نادر<sup>۴</sup> - بلکه اتکال بر قاعده عقلانی «ید» می‌کند که هر کسی ید بر چیزی دارد، مادامی که خلاف آن ثابت نشود، مالک و یا حداقل مأذون از مالک است. و نه تنها مالکیت دیگران بلکه مالکیت خود شخص نیز غالباً مستند به قاعده ید است؛ زیرا غالباً علم نداریم چیزی که به واسطه چند معامله داخل در ملک ما شده است، در همه آنها مبیع حقیقتاً ملک ذوالید بوده باشد. بنابراین چون مستند اقرار مشتری، قاعده ید بوده است، لذا بعد از حکم حاکم به نفع مدعی، مشتری می‌تواند به بایع رجوع کند و ثمن را از او پس بگیرد.

**وجه دوم** آن است که اقرار مشتری در مقام مرافعه، خصوصاً در جایی که بینه بر خلاف آن قائم شده

---

خواهد آمد - همچنین به سیره عقلاییه غیر مردوعه شاید بتوان یک مورد دیگر را هم استثناء کرد، و آن جایی است که علم وجدانی به عدم مطابقت اقرار با واقع داشته باشیم.

۴. این فرض شاهد بر آن است که بحث مرحوم شیخ، در مقام ترفع و رجوع به حاکم شرع است و در صدد بیان وظیفه حاکم شرع هستند؛ زیرا حاکم شرع ممکن است نداند که اقرار مشتری، مستند به چه چیزی بوده است و الا خود مشتری می‌داند که فی الواقع اقرارش مستند به چه چیزی است مگر در موارد شاذ.

۵. مثل اینکه مشتری با چشمان خود ببیند که بایع، مباحی را حیازت کرده است - ماهی از دریا گرفته، کبوتری از آسمان گرفته - و احراز کند که قصد مالکیت هم کرده است؛ چرا که صرف تسلط بر چیزی بدون قصد ملکیت، موجب مالکیت نمی‌شود.

باشد، ظهور در آن دارد که مستند مشتری، غیر از قاعدهٔ ید - مانند علم - بوده است، لذا دیگر نمی‌تواند به بایع رجوع کند.

مرحوم شیخ رحمته الله در اینجا به عبارت «فیه و جهان» اکتفاء کرده و هیچ‌کدام از این دو وجه را انتخاب نکرده‌اند.

برخی وجه دوم را انتخاب کرده و گفته‌اند: چون اقرار، دلالت بر واقع می‌کند، پس معنای اقرار مشتری آن است که من واقع را می‌دانم که مبیع، ملک بایع است.

اما این بیان صحیح نیست؛ زیرا چنین اقراری، اقرار به واقع نیست بلکه اعم از آن است که با علم وجدانی ثابت شده باشد یا از طریق تعبدی؛ یعنی احتمال دارد اقرار مشتری، مستند به طریقی شرعی باشد؛ مثلاً در روایت حفص بن غیاث<sup>۶</sup> که - سند آن گرچه ناتمام است اما - تلقی به قبول شده، آمده است که مردی از خدمت امام صادق رحمته الله سوال پرسید که اگر شیئی را در دست کسی بینم، آیا می‌توانم شهادت بدهم که آن شیء ملک اوست؟ حضرت فرمودند: بله. آن مرد گفت: شهادت می‌دهم آن شیء در دستش بوده و شهادت نمی‌دهم در ملک اوست؛ چراکه احتمال دارد برای غیر او باشد. حضرت در جواب فرمودند: اگر آن شیء را به تو بفروشد و کسی علیه تو اقامهٔ دعوا کند، می‌گویی این شیء ملک من است و بر آن قسم می‌خوری، آیا نمی‌توانی شهادت بدهی که وقتی آن شیء در دست خودش است، مالش می‌باشد؟!

پس معلوم می‌شود اقرار این‌گونه نیست که در همه جا مستند به قطع باشد، بلکه از طریق تعبدی هم ممکن است ثابت شود، مانند اینکه بعد از اقامهٔ بیئنه، کسی مطابق مضمون آن اقرار کند؛ مثلاً بیئنه قائم شود زنی همسر فلانی است و شخصی طبق این بیئنه اقرار به زوجیت کند. بنابراین بیان مذکور صحیح نیست.

**بیان دیگری** که برای تقدیم وجه دوم ارائه شده این است که ادلهٔ اقرار اطلاق دارد به گونه‌ای که اقرار را بر تمام شواهد مقدم می‌دارد، و چون مشتری در اینجا اقرار علی النفس کرده و در مقابلش قاعدهٔ ید است، لذا به مقتضای اطلاق ادلهٔ اقرار، اخذ به اقرار می‌شود و مقدم بر قاعدهٔ ید است، مگر در جایی که بدانیم اقرار مستند به ید است.

۶. تهذیب/الأحكام، ج ۶، ص ۲۶۱:

عَلِيُّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ وَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُقَرَّرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَرَأَيْتَ إِذَا رَأَيْتُ شَيْئاً فِي يَدِ رَجُلٍ أَيْجُوزُ لِي أَنْ أَشْهَدَ أَنَّهُ لَهُ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنَّهُ فِي يَدِهِ وَ لَا أَشْهَدُ أَنَّهُ لَهُ فَلَعَلَّهُ لِعَیْبِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله: أَوْ فَيَجِلُّ الشَّرَاءُ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله: لَعَلَّهُ لِعَیْبِهِ فَمِنْ أَيْنَ جَازَ لَكَ أَنْ تُشْتَرِيَهُ وَ يَصِيرَ مِلْكَكَ لَكَ ثُمَّ تَقُولُ بَعْدَ الْمَلِكِ هُوَ لِي وَ تَحْلِفُ عَلَيْهِ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ تُشْتَبِهَ إِلَى مَنْ صَارَ مِلْكُهُ مِنْ قَبْلِهِ إِلَيْكَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله: لَوْ لَمْ يَجُزْ هَذَا مَا قَامَتْ لِلْمُسْلِمِينَ سُوقٌ.

این بیان بعید نیست صحیح باشد و از مجموع ادله استفاده می‌شود که اقرار، مقدم بر هر شاهی است، مگر اینکه خلافش ثابت شود و یا اینکه بدانیم اقرار مستند به ظاهری ضعیف است. در ما نحن فیه هم که نمی‌دانیم اقرار مستند به چه چیزی است، ظاهراً هم از حیث سیره عقلاء و هم از حیث روایات، اقرار مقدم می‌شود و در نتیجه مشتری حق رجوع به بایع و اخذ ثمن را ندارد.

آنچه تا کنون گفتیم از حیث وظیفه حاکم شرع بود، اما از حیث وظیفه خود مشتری بینة و بین الله و با صرف نظر از مقام قضا، می‌گوییم: اگر مشتری بعد از ادعای مدعی علم پیدا کند که بایع فضولی بوده و ملک دیگری را به او فروخته است، باید طبق علمش عمل کند؛ یعنی مبیع را تحویل مالک دهد و می‌تواند ثمن را از بایع پس بگیرد.

اما اگر مشتری علم نداشت و با تلاشی هم که بایع انجام داد علم تبعیدی پیدا نکرد - چون اگر بایع در غیر باب قضا هم اقامه بینة کند که مبیع برای اوست، حجّت می‌باشد - همچنان قاعده ید بر سر جای خود باقی است و مشتری اگر قدرت دارد، می‌تواند مبیع را نگه دارد. ولی اگر مدعی قدرتش بیشتر بود و مبیع را با زور از او گرفت، مشتری حق رجوع به بایع و اخذ ثمن را ندارد. این در صورتی است که هیچ‌گونه قضایی در کار نباشد.

اما اگر مدعی ملکیت براساس مراجعه به قاضی اثبات کند که مبیع ملک اوست، در این صورت اگر ادعا را علیه خود مشتری مطرح کرده باشد، این ادعا به هر نحوی اثبات شود - چه با بینة<sup>۷</sup> و چه با ردّ یمین - دیگر مشتری حق ندارد در مبیعی که اخذ کرده تصرف کند؛ چراکه قضا برای فصل خصومت است. بله، در صورتی که مدعی ملکیت بینة اقامه کرده باشد، مشتری می‌تواند بینة را جرح کند، اما اگر نتوانست جرح کند، حق تصرف در مبیع را ندارد.

اما در این صورت آیا مشتری می‌تواند به ثمن رجوع کند؟ می‌گوییم می‌تواند رجوع به ثمن کند؛ زیرا اینکه قبلاً مبیع را برای بایع و در ملک او می‌دانست، مستند به ظاهر ید بود و ظاهر ید هم - به دلالت روایات و سیره عقلاء - آن قدر قدرت ندارد که با وجود حکم قاضی به خلاف، همچنان باقی باشد، ولو اینکه حکم قاضی مستند به ردّ یمین باشد.

و در صورتی که اقرار مشتری مستند به علم باشد، در این صورت مشتری بینة و بین الله نمی‌تواند رجوع به ثمن کند؛ زیرا فی الواقع ثمن به ملک بایع منتقل شده است. به مدعی ملکیت هم نمی‌تواند رجوع کند؛

---

۷. علی تأمل فی البینة.

چون حاکم طبق موازین، حکم کرده که مبیع ملک مدعی است.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی